**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021123**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک سوالی در مورد دلالت اطلاقی مطرح بود که گاهی اوقات دلالت‌های اطلاقی به کثرت استعمال و کثرت ، با تکرر تبدیل به وضع تعینی می‌شوند. اینکه تحلیل اینکه چجوری تبدیل به وضع تعینی می‌شوند مورد سوال بود. ما چند جور تبدیل به وضع تعینی داریم، یکی اینکه لفظی که با استعمالات مجازی زیاد به تدریج این استعمالات مجازی به حقیقت تبدیل می‌شود. نتیجه‌اش این می‌شود که اوّلا نیاز به قرینه ندارد بعد از اینکه حقیقت شد، ثانیا دیگر مستعمل فیه ما همان معنایی که تا قبل از این مجازی بوده همان می‌شود مستعمل فیه، ما گفتیم معنای حقیقی در تمام استعمالات حضور دارد، ولی به تدریج ممکن است این معنای حقیقی که در استعمالات وجود دارد حضورش حذف بشود و فقط آن معنای مجازی حضور داشته باشد مستعمل فیه باشد و نه مراد تفهیمی، یعنی مراد استعمالی که معنای حقیقی هست از میان برود و مراد تفهیمی تبدیل بشود به مراد استعمالی، این یک جور است.

یک جور این است که گاهی اوقات ممکن است مثلا یک شیءای حالا اینجوری مثالش را بزنم بعد مطلبش را عرض بکنم، کلمۀ النبی، النبی در اصل استعمال «ال»، «ال» عهد است، حضوری است، کأنّ پیامبری که ما در حضورشان هستیم، عهد حضوری. یعنی پیامبر ما، آن «ال» این مفاد اینکه ما در حضور این پیامبر هستیم و این پیامبر پیامبر است را افاده می‌کند. ولی به تدریج دیگر این مفاد «ال» به عنوان «ال» حضوری برداشته می‌شود، کل النبی به معنای حضرت ختمی مرتبت به کار می‌رود، این هم یک جوری است یعنی آن مثلا «ال» عهد کم کم برداشته می‌شود کل این کلمه تبدیل به یک مفاد واحد پیدا می‌کند. من در مورد اهل البیت این احتمال به نظرم جدی هست که اصل کلمۀ اهل بیت آن «ال» البیت «ال» عهد بوده، بیت یعنی اتاق، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت یعنی شما اهل این اتاق که اشاره به یک واقعیت خارجی هست، عنوان مشیر به خارج هست، اهالی این خانه، اهالی این اتاق من می‌خواهم به شما عصمت عطا کنم، «إِنَّما يُريدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرًا» خداوند ارادۀ معصوم شاندن شما اهل این اتاق را کرده، ولی به تدریج این اهل البیت «ال» از آن حال چیز در آمده، کل اهل البیت به معنای این خاندان، این ۵ تن و بعد هم از باب جری در سایر معصومین هم اطلاق شده و یک معنای گسترده‌تری را پیدا کرده.

**شاگرد:** این عوض از مضاف الیه اهل بیت النبوة؟

**استاد:** نه، بعدا به تدریج من تصورم برعکس است، یعنی بعدا بیت به معنای بیت نبوة شده، یعنی ابتداءً آن ماجرایی که کلمۀ اهل البیت را، یعنی ماجرای حدیث کسا، ماجرای اینکه پیغمبر افرادی را که در اتاق بودند در تحت یک کسا قرار دادند، اینها خودش می‌گوید اهلی که، این مجموعه‌ای که در این اتاق قرار دارند، بعد به تدریج کلمۀ بیت به معنای بیت الرسالة، بیت النبوة، اهل بیت، آنها را همین که می‌خواهم عرض بکنم در واقع بر عکس تصور می‌کنم هست نه اینکه اوّل اهل البیت مراد بیت الرسالة و بیت النبوة و امثال اینها باشد، بیت معنای حسی خودش را دارد، اتاق، بعد کم کم بیت به یک معنای مجازی خودش که بیت به معنای خاندان به کار می‌رفته به این معنا به کار رفته. من حدسم این هست که این شکلی است. یا مثلا یکی از وضع‌های تعینی که ما داریم، ما یک مورد استعمال داریم یک مستعمل فیه داریم. مثلا وقتی ما می‌گوییم که و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی، رجل در مرد استعمال شده، حالا اینکه آن مرد مثلا حبیب نجار بوده، کلمۀ رجل را در حبیب نجار استعمال نکردیم. رجل را در فرض کنید، معنای خودش ولی این معنا خارجا مصداقش حبیب نجار بوده در این مورد خاص. این معنایش این نیست که لفظ رجل را در آن مورد استعمال کردیم، آن مورد استعمال هست نه مستعمل فیه، ولی گاهی اوقات این مورد استعمال وقتی خیلی زیاد می‌شود تبدیل می‌شود به مستعمل فیه، یعنی وضع تعینی بر آن مورد پیدا می‌کند می‌شود وضع تعینی، من فکر می‌کنم از این باب هست کلمۀ ضریر در نابینا، ضریر اصلش به معنای یعنی آسیب دیده است، ولی در عربی ضریر به معنای نابینا، خصوص نابینا که یک آسیب دیدگی خاص هست به کار برده می‌شود، گاهی اوقات برای اینکه افراد نمی‌خواهند تصریح کنند به معنای نابینایی به یک معنای یک نوع کنایه‌ای چیزی می‌گویند آسیب دیده را در موردش به کار می‌برند هی به تدریج که می‌گویند این آقا آسیب دیده است، آسیب دیده است، آسیب دیده است، همۀ افراد وقتی کلمۀ آسیب دیده را می‌شوند می‌بینند که در مورد یک نابینا به کار برده شده به تدریج بین کلمۀ ضریر و نابینا که مورد استعمال هست و نه مستعمل فیه قرن اکید ایجاد می‌شود، وضع تعینی پیدا می‌کند در آن مورد. این مکرر هست، گاهی اوقات مثلا یک چیزی اوّل وصف شیء است، ولی به تدریج اسم شیء می‌شود. مثلا ما سازمان مجاهدین را اوّل به نام منافقین به عنوان وصفی به کار ببریم، ولی به تدریج این کلمۀ منافقین جنبۀ اسمی پیدا کند از آن حالت وصفی خارج بشود. دلالت‌های اطلاقی هم همینجور است، ما عرض کردیم که کلمۀ ثقه اصلش در لغت به معنای مورد اعتماد است، مورد اعتماد در به تناسبات حکم و موضوع مورد اعتماد در موارد مختلف به کار می‌رود، مورد اعتماد بنا یک جور است، مورد اعتماد قصاب یک جور است، مورد اعتماد در امور مختلف یک جور است. یعنی هر مورد اعتمادی فرق دارد با مورد اعتماد دیگر. ولی یک جهت مشترکی در همۀ این مورد اعتمادها هست و آن این است که باید راست بگویند، یعنی یک شرط مشترکی در میان تمام، بنا اگر دروغ بگوید مورد اعتماد نیست، قصاب اگر دروغ بگوید مورد اعتماد نیست، دکتر اگر دروغ بگوید مورد اعتماد نیست، تمام اینها چون یک جهت مشترک در همۀ اینها هست، مورد اعتماد بودن راستگویی در همۀ اینها شرط مورد اعتماد بودن هست، آدم می‌بیند در همۀ اینها راستگویی معتبر است، به تدریج کلمۀ ثقه در آن جهت مشترکه‌ای که در همۀ این استعمالات به کار رفته ولو به تناسبات حکم و موضوع است، ولو به جهت خصوصیات مورد، مورد اعتماد در مورد مثلا قصاب به مورد اعتماد در مورد دکتر فرق دارد ولی یک جهت مشترک همه‌شان هست آن این است که در گفتارشان باید راست بگویند، یعنی اگر قصاب می‌گوید این گوشت گوشت درستی است این گوشت نر است واقعا نر باشد، اگر قصاب بگوید که این گوشت تازه است باید تازه باشد، اگر جراح می‌گوید این عمل جراحی به سود هست و می‌شود این جراحی را انجام داد راست بگوید یعنی راستگویی در تمام این موارد مختلف شرط مورد اعتماد بودن هست، ولو شرط منحصر نیست چیزهایی دیگری هم در کنارش هست ولی شرط مشترکی که در همۀ اینها وجود دارد بحث راستگویی است، این باعث می‌شود به تدریج کلمۀ ثقه از آن معنای مورد اعتماد بودن به خصوص راستگو بودن به کار برود، یعنی موضوع له‌اش کأنّه این مورد خاص بشود و روی همین جهت الآن مثلا در کتاب‌های درایه و در استعمالات علمای فقها، غیر فقها کلمۀ ثقة را که به کار می‌برند آن معنایی را که اوّل‌ها به کار می‌بردند که در کلمۀ ثقه مثلا صحبت مذهب هم شرط بود دیگر آنها نیست، چون جهت مشترکی که در تمامی استعمالات عرفی در موارد مختلف، در مقامات مختلف به کار می‌رفته آن جهت قابل اعتماد بودن در گفتار و راست‌گفتاری بوده، اینها باعث می‌شود که این معنا وضع تعینی پیدا کند. سوال اینجا یا انحاء مختلفی هست که وضع تعینی‌ها را پیدا می‌کند. ولی یک سوال اینجا هست، سوال این است که ما اگر حقیقت وضع را ایجاد قرن اکید بین لفظ و معنا بدانیم کما اینکه شهید صدر اینجوری قائل هست، شاید راحت بشود همۀ اینجور موارد را توجیه کرد، البته این توضیح را هم من بدهم، این گونه‌های مختلفی که گفتیم این گونه‌های مختلف ولو همه‌شان یک قرن جدیدی درشان ایجاد می‌شود ولی مدل‌هایش فرق دارد، این را توجه بفرمایید، ما در جایی که استعمال مجازی به تدریج حقیقی می‌شود چه می‌شود یک قرینه حذف می‌شود قرینۀ بر تجوز، دو مراد تفهیمی تبدیل می‌شود به مراد استعمالی، این دو تغییر را می‌کند، در جایی که مثلا مورد استعمال تبدیل می‌شود به مستعمل فیه آن چی می‌شود؟ مورد استعمال اصلا نه مراد تفهیمی است نه مراد استعمالی، ولی چیزی هست که همیشه همراه مستعمل فیه ما هست، یعنی وقتی ما لفظ را به کار می‌بریم لفظ در آن معنای عامش به کار می‌رود ولی چون آن معنای عام با این معنای خاص در استعمالات مکرر همراه بوده یعنی هر وقت ما کلمۀ مثلا آسیب دیده را به کار می‌بردیم، آسیب دیدۀ خاص که نابینا باشد حضور داشته ما بین لفظ و لازمۀ مستعمل فیه قرن اکید ایجاد می‌شود. ابتداءً قرن اکید بین خود لفظ و مستعمل فیه هست ولی این مستعمل فیه چون با آن لازمه‌اش و خیلی وقت‌ها هم به هر حال ما نهایتا می‌خواهیم همان مستعمل، حالا این نکته را هم عرض بکنم، خیلی وقت‌ها ولو نمی‌خواهیم نابینا بودن شخص را افهام کنیم به خاطر همین از یک واژۀ جایگزین استفاده کردیم، ولی به هر حال چون در مورد مثلا نابینا هست به یک نحوی از انحاء غرض اوّلیه‌مان این بوده که نابینا بودن را برسانیم ولی با معنای کنایه‌ای کاری می‌خواستیم بکنیم که خود متکلم نابینا بودن را درک کند آن مورد را ببیند، ببیند این مورد استعمال ما یک ویژگی خاصی را دارد، این سبب می‌شود که کم کم آن هدفی که ما هدف غایی که داشتیم و آن این است که مخاطب را به نابینا بودن طرف برسانیم، ولو به طور غیر مستقیم این باعث می‌شود کم کم لفظ ضریر با نابینا بینشان قرن اکید بشود، در واقع به یک معنا صرفا لازم و مستعمل فیه نیست، لازم مستعمل فیه هست که غرض من متکلم این هست که متکلم آن را هم بفهمد ولو من نمی‌خواهم خودم تفهیم کنم ولی می‌خواهم آن هم خودش برود آن مطلب را پیدا کند. یا مثلا در موارد اطلاق، دلالت اطلاقی که کم کم می‌شود دلالت حقیقی، دلالت اطلاقی از باب نوعا، عرض کردیم دلالت اطلاقی یا از باب مجاز در حذف است یا غالب موارد از باب تعدد دال و مدلول است، تعدد دال و مدلول ما در واقع یک دال ما این لفظ است، دال دیگر ما سکوت است، ولی به تدریج کأنّ خود این لفظ دال تلقی می‌شود، آن سکوت حذف می‌شود، یعنی تغییر در دال، تغییر در مدلول، تغییر در نحوۀ دلالت دال بر مدلول، اینها به تکرر استعمالات تحقق پیدا می‌کند. این گونه‌های مختلفی که عرض کردم این تفاوت‌ها درشان هست که یک قرن اکید جدیدی ایجاد می‌شود که در این قرن اکید دال تغییر کرده یا مدلول تغییر کرده، یا کیفیت دلالت تغییر کرده، ولی همه‌شان در این جهت مشترک هستند که یک قرن اکید جدیدی ایجاد شده و این قرن اکید جدید آن وضع تعینی را تشکیل می‌دهد. بحث سر این هست که ما اگر حقیقت وضع را همان قرن اکید بگیریم که مرحوم شهید صدر مطرح می‌فرمودند خب خیلی بحث دشوار نیست، بحث سر این هست که ما قبلا عرض کردیم صرف قرن اکید کافی نیست برای وضع و موضوع له، دلالت وضعیه صرفا یک دلالت تصوریه نیست و یک نوع دلالت تصدیقیه درش هست و قصد افهام متکلم هم جزو مقومات دلالت وضعیه هست، این را چجوری تصویر می‌کنیم؟ در همۀ این اقسامی که عرض کردم، در پاسخ مطلب اوّل یک نکته‌ای را عرض بکنم در وضع تعیینی بعد بیایم سراغ وضع تعینی، ما در وضع تعیینی عرض می‌کردیم که وضع تعیینی برای اینکه لفظ دال بر معنا باشد لازم نیست اصلا قرن اکید ایجاد بشود، در همان مراحل اوّلیه‌ای که هنوز قرن اکید ایجاد نشده شخصی مثلا اسم بچه‌اش را می‌گذارد محمد به مجرد اینکه لفظ محمد را بر این بچه می‌گذارد که قرن اکید بین محمد و این بچه ایجاد نمی‌شود، ولی همین که اسم بچه را محمد می‌گذارد من می‌توانم لفظ محمد را بر او اطلاق کنم بگویم محمد بیا پیش من، چرا؟ به دلیل اینکه من در واقع استعمالم به هدف تأمین غرض واضع هست و در راستای تأمین غرض واضع هست، واضع می‌خواسته که این لفظ را من بتوانم برای افهام آن معنا به کار ببرم و من به قرائن خاص نشان می‌دهم که این لفظ محمد را برای این به کار بردم که آن غرض واضع را تأمین کنم و همین باعث می‌شود که لفظ محمد دال باشد برای آن معنای محمد. یعنی در واقع در آغاز استعمالات مخاطب توجه تفصیلی به وضع دارد، توجه دارد که وضع به معنای اعتبار دارد، و همین توجه تفصیلی مخاطب به وضع و التفات به این نکته که متکلم برای تأمین غرض واضع این لفظ را به کار برده منشاء این می‌شود که مخاطب از این لفظ معنایی را که متکلم قصد افهامش را دارد بفهمد. ولی به تدریج هی استعمالات تکرر پیدا می‌کند آن اعتباری که پشتوانۀ قضیه بوده آن اعتبار را مخاطبین و متکلمین دیگر بهش توجه ندارند، همین مقدار که این لفظ غالب برای معنا شده، نشانه برای معنا شده به تدریج خودش حاصل می‌شود که همان چیزی شبیه قرن اکیدی هست که شهید صدر به کار می‌برند. یعنی ما در آغاز استعمالات ولو پدیده‌ای به نام قرن اکید نداریم ولی به تدریج قرن اکید حضور پیدا می کند. ولی نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است من متکلم در استعمالات بعدی هم چون این لفظ نشانه برای معنا شده، غالب برای معنا شده این لفظ را به کار می‌برم. و مخاطب هم می‌داند که من به خاطر غالب بودن لفظ برای معنا لفظ را استعمال کرده‌ام، هدف من از استعمال لفظ یک لقلقۀ لسان نبوده است، این لفظ را برای این به کار بردم که چرا این لفظ را به کار بردم؟ در اوائل اینجور می‌گفتم چرا این لفظ را به کار بردم؟ چون واضع این لفظ را غالب برای این معنا قرار داده، ولی به تدریج چون واضع این لفظ را غالب قرار داده آن از ذهن من متکلم و مخاطب حذف می‌شود، چون این لفظ غالبیت پیدا کرده، چون این لفظ می‌تواند این معنا را افهام کند به خاطر این من این لفظ را به کار بردم و همین مطلب باعث می‌شود که مخاطب مراد متکلم را درک کند، البته یک نکته‌ای را هم توجه بفرمایید، آن این است که اینکه من لفظ را به کار می‌برم ممکن است یک موقع اشتباه کرده باشم، ممکن است این لفظ را اشتباه کرده باشم، همینجوری از دهنم در رفته باشد، خب اینها چون نادر است، چون غالبا لفظ را برای افهام آن معنایی که لفظ غالبش هست به کار می‌رود یک نوع اماریت پیدا کرده و دلالت لفظ بر معنا تابع این اماریت است که چون معمولا غرض از به کار بردن لفظ افهام معنایی هست که لفظ غالب برای این معنا هست، نشانه برای آن معنا هست به تعبیر شهید صدر بین لفظ و آن معنا قرن اکید ایجاد شده است این خودش چون غالباً قصد متکلم این معنا هست من مخاطب از لفظ متکلم می‌گویم آن غرض غالبی‌اش که افهام معنا هست را به کار برده، پس بنابراین یک بحث اماریت غالبیۀ لفظ، اماریت که در بر پایۀ این هست که انگیزه و غرض غالبی متکلمین از به کار بردن لفظ افهام این معنای خاص و غالب قرار دادن لفظ برای این معنای خاص هست آن هم پایش وسط کشیده می‌شود. پس بنابراین صرفا آن بحث غالبیت و قرن اکید مطرح نیست، اینکه متکلمین نوعا غالباً معمولا برای، یا متکلمین نوعی، متکلم متعارف از این لفظ این معنا را افهام می‌کند منشاء می‌شود که من مخاطب وقتی این لفظ را می‌شنوم ولو به برکت آن غلبه می‌گویم این متکلم ما هم مثل متعارف موارد هست، بنابراین همان معنایی که لفظ معمولا غالب برای آن معنا قرار داده می‌شود در او به کار برده بنابراین نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این هست که ما در واقع در اثر غلبۀ استعمال لفظ از طرف متکلمین و ارادۀ تفهیم معنا این ارادۀ تفهیم معنای غالبی منشاء می‌شود که در یک مورد هم شک می‌کنیم می‌گوییم این هم همانجور است، به تعبیر دیگر من عرض می‌کردم که دلالت ناشی از اصالة عرفیة المتکلم است، عرف متعارف از این لفظ، این لفظ را فقط در جایی به کار می‌برد که این معنا را هم بخواهد افهام کند. یعنی آن معنای تصدیقی که ما دنبالش هستیم چون غالبا وجود دارد در جایی که این لفظ توسط یک متکلم ذی شعور به کار رفته باشد، البته این لفظ ممکن است از دیوار هم شنیده بشود آن معنا به ذهن مخاطبین سوق داده بشود یعنی بیفتد، ولی بحث سر این هست که در جایی که متکلم، متکلم ذی شعور است، عن قصد و اختیار کاری را دارد انجام می‌دهد، نوعا از این لفظ این معنا را اراده می‌کند، این خودش منشاء می‌شود که من جایی که یک لفظی را به کار می‌برم این معنا را ازش فهمیده بشود. پس بنابراین ببینید این نکته که غالبا از این لفظ این معنا اراده می‌شود این منشاء دلالت لفظ بر معناست، این در دلالت‌های حقیقی است، یعنی در وضع تعیینی است، اما در وضع تعینی چه شکلی است؟ در وضع تعینی این هست که چون متکلم نوعا این لفظ را که به کار می‌برد، مثلا در استعمالات مجازی ولو به نحو مدلول تفهیمی معنای مجازی را هم اراده کرده به تدریج آن معنای مجازی جایش را با معنای حقیقی عوض می‌کند یعنی مدلول تفهیمی تبدیل می‌شود به مدلول استعمالی، یعنی آن قرن اکیدی را که ما دنبالش هستیم بین لفظ و معنای مجازی ایجاد می‌شود، به جای اینکه آن معنای حقیقی این وسط پایش وسط باشد. یا مثلا در انحای دیگر این بحث که عرض کردم که گاهی اوقات دال ما که متعدد هست، تعدد دال هست واحد می‌شود. ما در دلالت اطلاقی دال ما لفظ هست به علاوۀ سکوت، به تدریج خود این لفظ کأنّ برای آن معنا غالب می‌شود. یک مرحلۀ بحث این هست که چطور می‌شود آن غالبیت حاصل بشود؟ آن غالبیت حاصل شدن و قرن اکید آنها تابع همان بحث‌هایی هست که دو شیءای که با همدیگر خیلی ملازمه پیدا کنند بین آنها قرن اکید پیدا می‌شود، بنابراین مثلا بین لفظ ضریر و معنای نابینا چون لفظ ضریر هر جا اطلاق شده ولو اطلاقش در مطلق آسیب دیده بوده ولی این آسیب دیده چون در مورد استعمالش نابینا وجود داشته بین لفظ ضریر و معنای نابینا قرن اکید ایجاد شده، یک مرحله بحث این است که قرن اکید چجوری ایجاد می‌شود؟ یک مرحلۀ دیگر این هست که چطور می‌شود که این دلالت تصدیقی شکل می‌گیرد؟ شکل گرفتن دلالت تصدیقی مثل همۀ موارد وضع تعیینی است، یعنی وضع تعیینی‌ها چطور می‌شود آن دلالتش، دلالت تصدیقی می‌شود؟ این هم همان است، یعنی تفاوت وضع تعیینی و وضع تعینی در این هست که وضع تعیینی قرن اکیدش معلول اعتبار است، یعنی وضع اعتبار است، اعتبار منشاء می‌شود که شما این لفظ را در آن معنای حقیقی اینقدر به کار ببرید، به کار ببرید تا قرن اکید پیدا کند و آن قرن اکید که پیدا شد دیگر ما از آن مبداء ایجاد قرن اکید که وضع و اعتبار باشد بی‌نیاز می‌شویم، به تدریج خود قرن اکید می‌تواند نقش آفرین باشد، وضع تعینی دیگر آن مبداء را نمی‌خواهد، آن مبداء را که وضع تعیینی باشد و اعتبار باشد نمی‌خواهد ولی البته یک تغییراتی می‌خواهد، یک استعمالاتی می‌خواهد که آن استعمال به تغییراتی که ایجاد می‌شود آن قرن اکید را ایجاد می‌کند. پس بنابراین چه وضع تعیینی، چه وضع تعینی در ادامه ما با یک قرن اکید مواجه هستیم ولی این قرن اکید به تنهایی کافی نیست برای اینکه حقیقت دلالت را که یک فعل اختیاری، یعنی دلالت تحلیل یک فعل اختیاری متکلم است، گوینده یک فعل اختیاری ازش سر زده و مخاطب این مطلب را که گوینده یک فعل اختیاری ازش سر زده را می‌فهمد، و اینکه حالا این فعل اختیاری برای چی این فعل اختیاری سر زده؟ چون نوعا این فعل اختیاری برای تفهیم آن معنایی که بین لفظ و او قرن اکید ایجاد شده وجود دارد در این مورد خاص هم می‌گوید به همان شکل بوده، یعنی در واقع ما این قرن اکید سبب می‌شود که متکلم بتواند لفظ را به غرض و انگیزۀ افهام معنا، معنا یعنی چی؟ یعنی آن چیزی که لفظ با آن قرن اکید دارد آن را به کار ببرد. بنابراین دو مرحله ما بحث داریم، یک مرحله بحث این است که چجور قرن اکید ایجاد می‌شود، قرن اکید گاهی اوقات به وسیلۀ وضع ایجاد می‌شود به علاوۀ کثرت استعمال، گاهی اوقات خود کثرت استعمال منهای وضع، کثرت استعمالی که به تدریج بعضی از پارامترهایی که در این استعمال هست باید حذف بشود، نمی‌دانم مراد تفهیمی تبدیل بشود به مراد استعمالی، تعدد دال از بین برود، دال دال واحد بشود آن مثال‌های مختلفی که عرض کردم و تغییراتی که در تکرر استعمال ایجاد می‌شود باید اینها ایجاد بشود، ولی اینها همه یک طرف قضیه است، یک طرف قضیۀ دیگر این هست که بالأخره من متکلم از به کار بردن این لفظ هدفی دارم، تکلم و کلام فعل اختیاری من متکلم است، چرا من این لفظ را به کار بردم؟ این را مخاطب بهش توجه دارد، مخاطب می‌گوید چون نوعا متکلم این لفظ را برای افهام آن معنایی که لفظ با آن قرن اکید دارد به کار برده است، با این استعمال خاص هم همانجور رفتار کرده است، یعنی دلالت ناشی از غلبۀ استعمال لفظ به داعی و غرض و انگیزه و قصد افهام معناست، و این باعث می‌شود که یک دلالت تصدیقیه شکل بگیرد. هذا محصل عرض ما فی هذا الطول.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد